اعتراف کردن

اعتراف به چیزی یعنی گفتن اینکه ان چیزدرست است .

مجبور شدم اعتراف کنم که ایده او را سرقت کردم.

سطل آشغال

سطل آشغال ظرفی است که وسایل را در خود نگه می دارد.

او آشغال خود را در سطل آشغال گذاشت.

کاسه

کاسه ظرفی عمیق و گرد است که غذا یا مایعات را در خود جای می دهد.

من یک کاسه غلات برای صبحانه خوردم.

کابین

کابین یک خانه کوچک ساخته شده از چوب است.

پدربزرگ من یک کابین کوچک در کشور دارد.

پول نقد

وجه نقد ، پول به شکل کاغذ یا سکه است.

من توانستم پول نقد را پس انداز کنم تا بتوانم برای مادرم هدیه بخرم.

جنایی

مجرم شخصی است که کاری خلاف قانون انجام می دهد.

پلیس اطمینان حاصل کرد که جنایتکار نمی تواند دستان خود را حرکت دهد.

دوازده

دوازده گروهی از دوازده چیز است.

مامان دوازده دونات را برای ما به عنوان غذا به خانه آورد.

بزرگتر

بزرگتر شخصی است که پیرتر از افراد اطراف است.

عمو ری بزرگتر من است بنابراین من همیشه سعی می کنم احترام بگذارم.

صوری

اگر چیزی صوری باشد ، مربوط به صورت یک شخص است.

از روی ویژگی های صورتش فهمیدم که عصبانی است.

حصار

حصار سازه ای در اطراف خانه یا مزرعه است.

کشاورز حصار کشید تا کسی نتواند در مزرعه او راه برود.

الهام بخشیدن

الهام بخشیدن به معنای ایجاد اشتیاق برای انجام کاری در شخص است.

بعد از تماشای طلوع آفتاب به من الهام شد که شعر بنویسم.

فقط

وقتی چیزی فقط باشد ، کوچک است یا مهم نیست.

ما فقط دو امتیاز بازی را از دست دادیم.

شسته و رفته

اگر چیزی مرتب باشد ، بسیار تمیز یا به خوبی سازمان یافته است.

خواهرم همیشه اتاق خواب خود را بسیار مرتب نگه می دارد.

مناسبت

یک مناسبت زمانی است که اتفاق مهمی می افتد.

فارغ التحصیلی او فرصتی برای خوش گذرانی بود.

پنالتی

پنالتی مجازاتی است که وقتی شخصی قانون را نقض کند به او داده می شود.

من مجبور شدم 100 دلار جریمه بخاطر پارک کردن در یک مکان اشتباه پرداخت کنم.

بی ادب

وقتی کسی بی ادب است ، آدم بدجنسی است و مودب نیست.

بچه ها در ایستگاه اتوبوس خیلی بی ادب بودند.

حل کردن

حل یک مسئله به معنای پایان دادن به آن با یافتن راه حل است.

تمام روز طول کشید تا سه نفرازبهترین مدیران ما مشکل را حل کنند.

وسیله نقلیه

وسیله نقلیه چیزی است که افراد یا اشیا را به مکان دیگری منتقل می کند.

کشتی وسیله نقلیه ای است که مردم را از یک جزیره به جزیره دیگر می برد.

کیف پول

کیف پول چیزی است که پول را در خود جای میدهد و در جیب جا می شود.

من پولم را در کیف پول نگه می دارم.

فریاد زدن

داد زدن این است که چیزی را خیلی بلند بگویید.

مربی به دلیل عملکرد ضعیف تیمش فریاد کشید.

مردی به دلیل سرقت اشیا در زندان بوده است. جنایتکار هرگز احساس بدی نکرد. یک روز ، او فرار کرد و به جنگل زد. کابینی با حصار پیدا کرد. کابین بسیار مرتب بود. در داخل ، جنایتکار یک کاسه میوه ، یک بطری شیر و دوازده تخم مرغ پیدا کرد. میوه را خورد و شیر خورد. اما تخمها بوی خنده داری می گیرند ، بنابراین آنها را در سطل آشغال قرار داد. به زودی ، او صدای موتور یک وسیله نقلیه را شنید.

پیرمردی وارد شد و جنایتکار را دید. پیرمرد فریاد زد ، "چرا در خانه من هستی؟" مجرم دروغ گفت ، "من یک پلیس هستم." پیرمرد پاسخ داد ، "من بزرگتر شما هستم. نمی توانی من را گول بزنی. شما جنایتکار هستید. " حالت صورت مجرم بسیار ناراحت کننده شد.

او اعتراف کرد که یک جنایتکار است. او گفت ، "متاسفم بی ادبانه بود که به خانه شما بیایم. لطفا پول را از کیف پولم بردارید. این فقط مقداری کم است ، اما مشکل ما را برطرف خواهد کرد. " پیرمرد گفت ، "من پول شما را نمی خواهم. من فقط می خواهم به شما القا کنم که خوب باشید. برای گرفتن غذای من هیچ مجازاتی در نظر گرفته نخواهد شد. "

به همین مناسبت ، مجرم فهمید که او بد بوده است. او به پیرمرد گوش داد و دیگر هرگز از کسی دزدی نکرد.